



شب سقوط آقای چشم پزشکی!

امین حبلا | ترجمه: واحد ترجمه متین



شب سقوط آقای چشم پزشک!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب سقوط آقای چشم پزشک!

در روز هفتم، افق پیش‌بینی‌ها باز هم شکست. تاریخ با سرعتی افسانه‌ای پیش می‌رفت و آنچه در سیزده سال رخ نداده بود، در دوازده روز به وقوع پیوست، شب هفتم دسامبر امسال و شب بعد از آن، شب‌هایی عادی در تاریخ سوریه نبود. شب‌هایی طوفانی بود.

رژیم حاکم بر سوریه که پنج دهه دوام آورده بود در آن شب فرو ریخت و مردم سوریه نفس راحتی کشیدند. عزیزان پس از سال‌های جدایی به آغوش هم بازگشتند و همانند نغمه‌های یک شعر نزارانه و انگشتان برف در جبل شیخ در آغوش هم آرام گرفتند.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

در آن شب، ستارگان در کهن‌ترین پایتخت دنیا از هر زمان دیگری به زمین نزدیک‌تر بودند، شادی‌ای که از دهه‌ها سلطنت خونین اسدی به خواب رفته بود، بیدار شد.

دمشق به آنچه بود بازگشت، اما این بار مردم همانند گذشته‌ها قربانی ناز و نعمت نشده‌اند. در گذشته عرب‌ها بر این باور بودند که هر کسی در شام زندگی کند استخوانش نازک و گوشتش نرم و لطیف می‌شود و مرگ زود به سراغش می‌آید. به همین دلیل گفته بودند: «می‌گویند که شام اهلش را می‌کشد... پس من اگر به آنجا بروم جاودان خواهم ماند؟ پدران من عرب شدند، آیا نمی‌خواهید از مرگ بگریزند؟»

اما این سال‌ها شام اهلش را نه با ناز و نعمت، بلکه با گلوله‌های آهنین، بشکه‌های آتشین، و نظامیان کشت. مردم سوریه نه در دو غوطه غرق در رفاه بودند، و نه خونشان بر آب‌های بردی چکیده و نه روحشان از نسیم شام آرام گرفته است. آن‌ها بیش از سیزده سال با جوی خون و اشک یتیمان زندگی کرده‌اند.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

گویا خداوند دعا‌های زنان شام را اجابت نموده؛ دعا‌هایی که به زبانی نرم و با طعمی تلخ بر زبان جاری می‌ساختند و می‌گفتند: «تُوْبْرُنِي». گورها آنقدر زیاد شده‌اند که فضای اطرافشان دیگر قادر به گنجایش آن‌ها نبوده، و آن‌قدر وسعت یافته‌اند که ریه‌هایشان به دور از همه‌چیز، ده‌ها نفر را در خود پیچیده‌اند، و کسانی را در خود دارند که شکم زمین برایشان از پشت آن مهربان‌تر است.

این سوره است که فصل جدیدی را تجربه می‌کند و شاهد تحولی است که شام خونین از دهه‌ها به خود ندیده است. رویدادی که نه تنها بخش‌های این سرزمین، بلکه تمام منطقه را تکان می‌دهد و لحظات سرنوشت‌سازی در تاریخ سیاسی جهان عرب رقم می‌زند. این شب سقوط رژیم اسد است.

این بار اسد نه تنها در میدان نبرد با کسانی که طرفدارانشان آن‌ها را «شیرهای درنده» می‌نامند و با حمله ناگهانی خود، گردان‌های رژیم اسد را از پای در آوردند باخت، بلکه در سردابی از تاریخ افتاد که در آن گم خواهد شد، سردابی

شب سقوط آقای چشم پزشک!

که عمقش ناپیداست. حتی پیش از آنکه مسکو اعلام کند او به روسیه پناهنده شده است.

بشار... اسد دوم و آخر

بشار اسد به نسلی از حاکمان تعلق دارد که کرسی قدرت و همچنین بحران‌ها را به ارث برده‌اند. مردم سوریه می‌گویند نام خانوادگی قدیمی آن‌ها «وحش» بوده، اما پس از بالارفتن از نردبان قدرت آن‌را به «اسد» تغییر دادند، اگرچه این وصف توحش با زندان‌ها، تبعیدها، رنج‌ها و دردهایی که بر مردم سوریه تحمیل کردند همچنان در ذهن‌ها باقی مانده است.

سال‌ها گذشت و راه حکمرانی برای چشم‌پزشک بلندقامت با گل و یاسمن فرش شد، اما همه چیز نشان می‌داد که زیر خاکستر، شعله‌های زیادی بوده و خشم بسیاری در دل مردم سوریه نهفته است. مردمی که اندوه و دردشان آن‌قدر زیاد شده بود که آن‌را به شوخی‌ها و لطیفه‌هایی دربارهٔ جنایات خاندان اسد تبدیل کرده بودند. زندان‌های اسد تبدیل به گورهایی شدند که در آن

شب سقوط آقای چشم پزشک!

موی کودکان سفید می‌شد، پیش از آنکه در گورهای فردی و گروهی که تفاوتی میانشان نبود دفن شوند.

راه رسیدن به دمشق بسیار دشوار بود، بر اساس برخی آمارها، بیش از ۶۰۰ هزار نفر کشته، و بیش از ۷ میلیون آواره شده‌اند و آوارگان داخلی سوریه نیز برای دسترسی به غذا و دارو با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند.

گذر ۵ ساله عمر در زندان صیدنایا از جمله بهایی بود که مردم سوریه برای بیرون راندن بشار اسد از سوریه پرداختند.

۱۳ سال مرگ و ۱۲ روز پیروزی

به ناگاه گره‌های زمان یکنواخت و خونین در سوریه گسسته شد، آنچه اپوزیسیون نتوانسته بود در طول ۱۳ سال خونین و تاریک به دست آورد، در ۱۲ روز محقق شد. در این مدت، نیروهای رژیم یکی پس از دیگری فرو می‌ریختند، همچون برفی که در پرتو شعله‌ها ذوب می‌شود.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

آغاز این تحولات از ادلب بود و به سرعت به حلب، و سپس به حماه رسید، و سپس رستن و تلبیسه تحت کنترل درآمدند و این شرایط مقدمه‌ای برای یورش به شهر حمص بود، پیش از آنکه مبارزان به مدت کوتاهی استراحت کردند، استراحت رزمنده‌ای که ۱۴ سال دست به ماشه نبوده بود.

با پیشروی بزرگ و ناگهانی مبارزان مسلح از شمال، رژیم مناطق جنوبی را به سرعت از دست داد، و سیل مبارزان خشمگین از درعا، قنیطره و سویدا رهسپار دمشق شدند و این شهر را در تیررس خود قرار دادند.

در حمص، پیشروی نیروها به مدت سه روز متوقف شد، و شاید آن ۷۲ ساعت، مقدمه‌ای برای یک تحول بزرگ در سوریه بود. هنوز نمی‌دانیم آیا این توقف از روی ناچاری بود یا فرصتی بود برای مذاکراتی که در لحظه‌های واپسین شب شایعاتی در مورد آن به گوش رسید. در هر صورت، این توقف فرصتی بود برای بشار اسد تا خود را سازماندهی کرده و از کشور بگریزد. هر چند فرار او از سرزمین تحت سلطه‌اش نمی‌تواند به راحتی صورت بگیرد.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

با محاصره دمشق از سمت جنوب، سقوط حمص به دست نیروهای عملیات نظامی اپوزیسیون، راه دمشق را گشود، جایی که دیگر دمشق آن «دمشق دلربای» پیش از خاندان اسد نبود.

دمشق ورودی‌های زیادی داشت، اما هموارترین و گسترده‌ترین ورودی آن ترسی بود که در دل رأس رژیم جا گرفته بود و او را ناتوان ساخته بود. اراده او فروپاشیده بود و گردان‌ها و نهادهای حکومتش شتابزده با مخالفان از در گفتگو برآمدند، و در نتیجه مخالفان رژیم در صبح روز هشتم دسامبر از سه محور جنوب وارد دمشق شدند تا این شهر یک روز بدون بشار اسد و روزگار بدون خاندان اسد را تجربه کند.

در واپسین لحظات شب شنبه، نیروهای اپوزیسیون که در آستانه دمشق بودند از سه محور به سمت آن حرکت کردند، به نظر می‌رسید که دمشق آن دختر زیبای قرن‌ها، در انتظار وداع با روزگار تاریکی و تولد یک انقلاب بود. به عبارتی دمشق شاهد عبور از تاریخ تکراری حکومت‌داری سلطنتی بود.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

تنها دمشق در زیر فشار نبود؛ عرصه بر همهٔ تفنگ‌های در دست سربازان رژیم به تنگ آمد، کسی نبود که دستور دهد و فراریان از میدان نبرد را مجازات کند. سربازان سنگرها را رها کردند و درهای محکم شهر را برای سپاهی که از بیرون می‌آمد رها کردند.

کوچه‌های دمشق مملو از سربازانی بود که لباس‌های نظامی را از تن بیرون آورده و لباس‌های غیرنظامی را بر تن می‌کردند، و همراه با آن لباس‌ها ولای خود به خاندان اسد را کنار گذاشته به دنبال خروجی، پناهگاه و یا غاری بودند که خود را در آن مخفی کنند.

در ساعت پنج صبح، اپوزیسیون اعلام کرد که نیروهایش وارد پایتخت شده‌اند. حدود ربع ساعت بعد، صدای توپخانه و گلوله‌ها در دمشق شنیده شد و این درست زمانی بود که بسیاری از سربازان و فرماندهان رژیم با درآوردن لباس‌های نظامی «شهروند غیرنظامی» شده بودند، شاید برای همیشه.

شب سقوط آقای چشم پزشک!

پس از آن، گزارش‌ها حاکی از فرار بسیاری از نگهبانان کاخ اسد و سایر مقامات مهم رژیم او بود. مخالفان اسد در ساعت شش صبح به‌طور رسمی آزادی دمشق و سرنگونی قطعی رژیم اسد را اعلام کردند.

شادی دمشق پس از یک دهه غم

با وجود فراخوان‌هایی که از مساجد برای ماندن مردم در خانه‌هایشان به‌گوش می‌رسید، هزاران نفر به میدان اموی‌ها رفتند و به شادی و پایکوبی پرداختند. گویی که این روز همانند روزهای پایان استعمار است. به یاد ادیب بزرگ شام، علی طنطاوی افتادم که روزهای «پیروزی بر استعمار» را اینگونه توصیف کرده بود: «دمشق آسمانی از پرچم‌های کوچک و چراغ‌هایی بود که با ریسمانی به هم متصل شده بودند و به شکل حلقه‌ها و تاج‌هایی درآمده بودند که تصویر شگفت‌انگیزی ساخته بود. شب‌ها وقتی آن‌را می‌دیدم تصور می‌کردی که آسمان به آنجا آمده و ستارگانش آنجا می‌درخشند، و در روز اگر آن‌را می‌دیدم گمان می‌کردی دوباره بهار شده است.»

آزادی زندانی‌ها و شکستن مجسمه‌ها

با ورود مخالفان به دمشق در شب سقوط اسد، آزادی زندانیان در زندان صیدنایا در حومه دمشق آغاز شد، هر زندانی آزاد شده داستانی داشت که دل‌ها را به‌درد می‌آورد و پرده از جنایات رژیم ساقط شده اسد برمی‌داشت.

زندان‌ها سنگینی خود را از دوش برداشته، و کاخ‌ها صاحبان خود را از دست دادند. همه به‌دنبال پناهگاه بودند. بسیاری از زندانیان به‌سختی قادر به یادآوردن چیزی بودند و همه آن‌ها چیزی از دست داده بودند که دیگر قابل جبران نبود... عمرشان را.

در این میان، تلوزیون و رادیوی سوریه صدای مخالفان شد و سخنگوی مردم، بر خلاف سال‌هایی که بوق رژیم بود و صدای آن‌را به‌گوش مردم می‌رساند. صفحه تلوزیون قرمز شد و مخالفان، پایان رژیم اسد را اعلام کردند.

شب سقوط آقای چشم پزشکی!

فورا خبر فرار بشار اسد پخش شد و گفته شد که او کرسی پرچمدار و کاخ باشکوهش و سوریه زخم‌دیده و ۶ دهه حکمرانی خاندان اسد را پشت سر رها کرده و گریخته است.

دمشق هوای تازه‌ای استشمام کرد، خیابان‌ها پر از شادی بود، صدای تکبیر از مساجد به گوش می‌رسید، شادی از رفتن آقای چشم‌پزشکی که پرده سیاست چشم‌های او را از دیدن سرنوشت همه دیکتاتورها کور کرده بود.

در ساعات بعدی، مجسمه‌های اسدی هدف معترضان قرار گرفت و صدها نفر از مردم در سراسر سوریه خشم خود را بر تندیس‌ها و سردیس‌هایی که قبلا برای آن‌ها نماد قدرت و فرمانروایی بود خالی کردند.

سوریه به شکل دیگری درآمده بود، تا جایی که سیاستمداران و روزنامه‌نگاران و بازیگران حامی بشار اسد، پروفایل‌های شخصی خود را در شبکه‌های اجتماعی تغییر داده و پرچم جدید سوریه را جایگزین آن کردند.

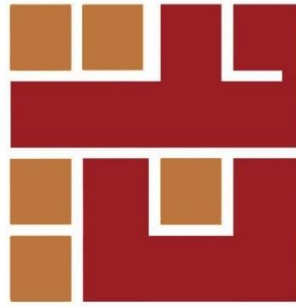
شب سقوط آقای چشم پزشک!

وزارت امور خارجه سوریه هم به این تحولات واکنش نشان داد و در صفحه رسمی خود در شبکه اجتماعی ایکس، از روز جدیدی در تاریخ سوریه سخن گفت، دوره جدیدی که مردم برای اتحاد و همبستگی پیمان ملی می‌بندند. اندکی نگذشته بود که نخست وزیر رژیم بشار اسد اعلام کرد که آماده همکاری با اپوزیسیون مسلح است. بدین ترتیب صفحه تاریک تاریخ خاندان اسد بسته شد.

اما بشار اسد که مدت‌هاست دیگر پناهگاهی ندارد و تحت حفاظت شدید نیروهای وحشی خود به سر می‌برد، در آن لحظه مشخص نبود کجا پنهان شده است. مدتی نگذشته بود که رسانه‌های روسی از پناهندگی او به مسکو خبر دادند.

و اینگونه داستان خونین خاندان اسد در سوریه به پایان رسید. حکومتی که در طول ۵۰ سال غرق در خون‌ریزی و ویران‌سازی بود، با همه می‌جنگید تا خود را از تنگنای تاریخی نجات دهد.

شب سقوط آقای چشم پزشک!



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies